



مدیر مسئول



آیا انقلاب اسلامی محصول حکمت منعالیه بود؟



بنیانگذار و رهبر جمهوری اسلامی ایران وارد صحنه شدند که دیگر سابقه بیست و چند ساله تدریس حکمت متعالیه و عرفان ایشان از خاطرها زدوده شد، به طوری که بسیاری از شاگردان حضرت امام که از دهه سی به بعد، در شمار شاگردان ایشان درآمده‌اند، به خاطر ندارند که وی فلسفه تدریس کند.^۴

یعنی امام خمینی حدود ۱۲ سال پیش از آن که مبارزه آشکار و جدی خود را با رژیم شاه در سال ۱۳۴۲ آغاز کند، از تدریس فلسفه در حوزه فاصله می‌گیرد و البته طرفداران صبغه فلسفی و عرفانی انقلاب به تحلیل چرایی این مساله نمی‌پردازند و توضیح نمی‌دهند که اگر انقلاب اسلامی بر مبنای حکمت متعالیه شکل گرفته است، چرا با ورود امام خمینی به میدان مبارزه، تدریس و ترویج آن از سوی ایشان جدی تر و گسترده تر نمی‌شود و امام همه فعالیت علمی شان را متمرکز بر فقه و اصول می‌کنند؟ عده ای معتقدند حضرت امام با در نظر گرفتن این مساله که موفقیتشان در مبارزه در گرو تثبیت صبغه فقهی و مرجعیتشان در حوزه است و این امر با تدریس فلسفه و عرفان که با مخالفت شدید علما و مراجع وقت حوزه از جمله آیت الله بروجردی مواجه بود، همخوانی ندارد، از تدریس فلسفه دست کشیدند و منحصرأ به تدریس فقه و اصول پرداختند.

۳. طرفداران نظریه پیوند انقلاب با حکمت متعالیه وقتی به توضیح چگونگی ربط فلسفه و عرفان با انقلاب می‌پردازند، به شدت دستشان خالی است. آنان به چند مساله در این زمینه استناد می‌کنند:

الف: امام خمینی خود گفته است که در فلسفه متأثر از ملاصدرا بوده است.^۵ بدیهی است صرف بیان این مساله برای اثبات تأثیر صبغه صدرایی امام در انقلاب اصلا کفایت نمی‌کند و نمی‌تواند پاسخی برای این دیدگاه باشد که انقلاب را محصول صبغه فقهی امام (ره) می‌دانند و هیچ ربطی بین حکمت متعالیه و انقلاب قائل نیست.

ب: برخی با طرح این مساله که حکمت متعالیه چون مبتنی بر وحدت وجود است و برای کل عالم و هستی نوعی وحدت و انسجام قائل است و همه چیز را از خداوند و به سوی خداوند می‌داند، این را مبنایی موثر برای انقلاب می‌دانند^۶ در حالی که در ادامه خواهیم گفت قائل شدن به انسجام برای هستی و توجه به آغاز و انجام الهی و توحیدی آن، هیچ ربطی با

عده ای اصرار دارند انقلاب اسلامی را بر آمده از حکمت متعالیه ملاصدرا بدانند. مهمترین دلیل ایشان این است که امام خمینی (ره) که رهبری انقلاب را بر عهده داشته، مدرس حکمت متعالیه و باورمند به این فلسفه بوده است. اینان برای اثبات مدعای خود به یکی دو مساله از حکمت متعالیه که ظاهرا پیوندی با انقلابی‌گری دارد استناد کرده و سند هویت انقلاب را به نام فلسفه و عرفان ملاصدرا صادر می‌کنند. اما آیا واقعا چنین است و فی‌المثل اگر ملاصدرا فلسفه خود را در چارچوب کتاب اسفار و دیگر آثار فلسفی اش ارائه نداده بود، دیگر امکانی برای ظهور و بروز انقلاب اسلامی در تقابل با رژیم ضد دین، فاسد و وابسته به کفر و استکبار جهانی پهلوی نبود؟

برای ارائه پاسخی تحلیلی به این سؤال باید چند نکته مقدماتی را ابتدائاً یادآور شویم:

۱. حکمت متعالیه ملاصدرا تلفیقی از فلسفه یونانی با محوریت ارسطو و افلاطون و عرفان یونانی با محوریت افلوطین است و نیز با عرفان ابن عربی پیوندی و ثیق دارد اما وی مدعی است که فلسفه اش مبتنی بر قرآن و سنت است و در جهت نشان دادن این صبغه دینی، در پاره ای از موارد به آیات و روایات نیز استشهاد کرده است که اغلب چیزی بیشتر از تطبیق نادرست و تفسیر به رای آیات و روایات نیست.^۱ ضمن این که در مواردی به روایاتی موهوم و موهون که هیچ جایگاه مقبولی در منظومه فحیم و فاخر روایی شیعه ندارد، استناد کرده و در صدد جا انداختن حرفی فلسفی و یا عرفانی بر آمده است.^۲ و باز این که در کل اسفار اربعه تنها ۲۲۰ روایت (با حذف مکررات) آمده است که ۲۰ حدیث آن در هیچ مصدری یافت نمی‌شود و ۴۵ حدیث آن یا فقط در مصادر سنی است و یا اگر در برخی مصادر شیعی آمده به عامی بودن آن تصریح شده است و تنها ۲۱ حدیث در موضوع توحید و الهیات به معنای اخص در کل مجلدات اسفار موجود است که مضمون بعضی هم تکراری است.^۳ در حالی که روایات توحیدی وارده از اهل بیت علیهم السلام دهها برابر این مقدار است.

۲. به اعتراف طرفداران نظریه پیوند انقلاب اسلامی با صبغه فلسفی و عرفانی امام خمینی (ره) «ایشان از حدود سال ۱۳۲۸ شمسی به بعد آنچنان از تدریس فلسفه فاصله گرفتند و به صورت یک فقیه و اصولی و سپس به عنوان

عده ای اصرار دارند انقلاب اسلامی را بر آمده از حکمت متعالیه ملاصدرا بدانند. مهمترین دلیل ایشان این است که امام خمینی (ره) که رهبری انقلاب را بر عهده داشته، مدرس حکمت متعالیه و باورمند به این فلسفه بوده است. اینان برای اثبات مدعای خود به یکی دو مساله از حکمت متعالیه که ظاهرا پیوندی با انقلابی‌گری دارد استناد کرده و سند هویت انقلاب را به نام فلسفه و عرفان ملاصدرا صادر می‌کنند. اما آیا واقعا چنین است و فی‌المثل اگر ملاصدرا فلسفه خود را در چارچوب کتاب اسفار و دیگر آثار فلسفی اش ارائه نداده بود، دیگر امکانی برای ظهور و بروز انقلاب اسلامی در تقابل با رژیم ضد دین، فاسد و وابسته پهلوی نبود؟

حکمت متعالیه ملاصدرا
تلفیقی از فلسفه یونانی
با محوریت ارسطو و
افلاطون و عرفان یونانی
با محوریت افلوطین
است و نیز با عرفان
ابن عربی پیوندی
وثیق دارد اما وی مدعی
است که فلسفه اش
مبتنی بر قرآن و سنت
است و در جهت نشان
دادن این صبغه دینی،
در مواردی به آیات و
روایات نیز استشهد
کرده است که اغلب
چیزی بیشتر از تطبیق
نادرست و تفسیر به
رای آیات و روایات
نیست.

نظریه وحدت وجود نداشته و بلکه این نظریه، تبیینی کاملاً غلط و غیر برهانی از موضوع توحید است که در ماهیت خود به نفی توحید حقیقی و اثبات حقیقتی بی نهایت مادی و متکثر و متجزی به عنوان خدا می پردازد و سرانجام از پلورالیسمی غلیظ که منکر حق و باطل مطلق و بلکه منکر تقابل حق و باطل از اساس است، سر در می آورد. در حالی که می دانیم مبنای محوری همه قیامها و انقلاب های ضد شرک و ضد ظلم و استکبار در طول تاریخ و از جمله انقلاب اسلامی ایران، اعتقاد به تقابل جریان حق یا باطل و تقابل ولایت الله با ولایت طاغوت بوده است.

ج: برخی نیز با استناد به نظریه حرکت جوهری در صدد ربط بین حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی بر آمده اند^۶ اما معلوم نیست چه ربطی بین دگرگونی تدریجی و پیوسته ذات و جوهر اشیاء^۷ که مفاد این نظریه با فرض درست بودن آن است^۸، با انقلابی گری و مبارزه با ظلم و استکبار و لامذهبی است؟ آیا اگر کسی قائل به این نظریه نبود، مثل همه فلاسفه قبل از ملاصدرا و متکلمان قبل و بعد از وی و همه فقهایی که اساساً در این مقوله وارد نشده اند، نمی تواند منطقاً انقلابی باشد و مثلاً چون قائل به سکون در ذات و جوهر اشیاء است، پس لاجرم در عرصه سیاست و اجتماع هم اهل سکون خواهد بود؟!

د: اگر حکمت متعالیه عاملی اساسی برای انقلابی گری است، باید عموم پیروان و مبلغان و مدرسان این فلسفه، انقلابی و مبارز باشند، در حالی که نه ملاصدرا و نه عموم پیروان او (جز موارد استثناء) اهل مبارزه و انقلاب نبوده اند. مهمترین چهره صدرایی روزگار ما مرحوم علامه طباطبایی بوده است که ظاهراً هیچ علقه جدی ای با حرکت انقلابی امام خمینی (ره) نداشته است. همچنین اغلب شاگردان علامه که در فلسفه بیشتر محض بوده اند یا اساساً میانه ای با انقلاب نداشته و بلکه گاه مخالف خوانی می کرده اند، (مثل مرحوم سید جلال آشتیانی) و یا در ردیف انقلابیون رتبه ۲ و ۳ بوده اند. مانند آیات جوادی، مصباح یزدی، حسن زاده در مقایسه با آیاتی چون مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، هاشمی رفسنجانی،

مهدوی کنی، محمد یزدی، جنتی، شهید غفاری، شهید مدنی، شهید صدوقی و که یا اهل فلسفه نبوده اند و یا کمتر به توغل در آن پرداخته اند.

از سوی دیگر در میان انقلابیون با چهره هایی مواجه هستیم که رسماً ضد فلسفه و علیه حکمت متعالیه بوده اند، مانند شهید آیت الله سعیدی^۹، آیت الله خزعلی، مرحوم آیت الله مشکینی، مرحوم آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی.^{۱۱}

بنا بر این ادعای پیوند حکمت متعالیه با انقلابی گری نه از جهت مفهومی و محتوایی (که در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد) و نه از جهت مصادیق طرفداران آن، قابل اثبات نیست اما در این مورد که تعلق ویژه امام خمینی به حکمت متعالیه و رهبری انقلاب اسلامی را چگونه باید تفسیر کرد، باید گفت، امام خمینی و نیز عموم علما و بزرگانی که به فلسفه و عرفان مصطلح و از جمله حکمت متعالیه تعلق خاطر دارند، واجد دو حیثیت و جنبه هستند، یکی حیث و جنبه فیلسوفی و عرفانی (عرفان مصطلح) و دیگری حیث قرانی و ولایی و عرفان اهل بیته علیهم السلام. به نظر

نگارنده در مقام عمل و در موارد بسیاری در مقام نظر، این بزرگان بر اساس حیث قرانی و ولایی شان مشی می کنند و نه بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی ای که بدون شک متخذ از یونان و در تعارض آشکار با مبانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام است.^{۱۲}

این ادعا اگر چه قاعدتاً با مخالفت برخی از همین بزرگان و دیگر مدافعان فلسفه و عرفان مواجه خواهد بود و آنان مدعی پیوند این دو حیث و جنبه با هم هستند، اما به نظر حقیر این امر منطقاً مانع از طرح این بحث و دفاع از آن نیست. (همان گونه که در ادامه به برخی مبانی حکمت متعالیه خواهیم پرداخت و تعارض آن را با مبانی قرانی و روایی نشان خواهیم داد و طبعاً این نتیجه را خواهیم گرفت که هیچ مؤمن و متدینی

امام خمینی حدود ۱۲ سال پیش از آن که مبارزه آشکار و جدی خود را با رژیم شاه در سال ۱۳۴۲ آغاز کند، از تدریس فلسفه در حوزه فاصله می گیرد و البته طرفداران صبغه فلسفی و عرفانی انقلاب به تحلیل چرایی این مساله نمی پردازند و توضیح نمی دهند که اگر انقلاب اسلامی بر مبنای حکمت متعالیه شکل گرفته است، چرا با ورود امام خمینی به میدان مبارزه، تدریس و ترویج آن از سوی ایشان جدی تر و گسترده تر نمی شود و امام همه فعالیت علمی شان را متمرکز بر فقه و اصول می کنند؟



آیا با چنین آموزه هایی می توان مردم را تشویق به دفاع از دین و کشور در مقابل هجوم کفار کرد؟ آنان که منادی پیوند حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی هستند، باید چند جمله و عبارت از ملاصدرا و ابن عربی و ابن سینا و مولوی و شمس تبریزی و عطار و بابزید و حلاج و ... بیاورند و نشان دهند که به کار تهییج مردم در انقلاب اسلامی و در جبهه های دفاع و جنگ آمده باشد و در سخنرانی های بزرگان و علما و روحانیونی که مشوق مردم به انقلابی گری بوده و هستند، مندرج باشد. ممکن است ادعا شود که این پیوند در سطح مبانی کلان است و نه در سطح شعارها و ... که البته در چند سطر بعد بطلان این ادعا را نیز نشان خواهیم داد.

تعارض مبنایی حکمت متعالیه با انقلابی گری و ظلم و استکبار ستیزی

آنچه تا بدینجا گفتیم مباحثی مقدماتی بود و اکنون به اصل مطلب که تعارض مبنایی و ماهوی فلسفه و عرفان مصطلح و به خصوص حکمت متعالیه با انقلابی گری و شریعت مداری و ظلم و استکبار ستیزی است، خواهیم پرداخت.

حکمت متعالیه ملاصدرا ملتقای فلسفه یونانی مبتنی بر آموزه های ارسطو و افلاطون و عرفان یونانی مبتنی بر آموزه های افلوپین است و مهمترین دستاورد آن نظریه وحدت وجود و موجود است. در این مقال مجال آن نیست تا به شرح و تحلیل نظریه وحدت وجود بپردازیم و ابعاد غیر برهانی و غیر وحیانی آن را روشن کنیم اما ناچاریم به اجمال مباحثی را حول این نظریه مطرح کرده تا میزان بیگانگی آن را با دیانت و انقلابی گری نشان دهیم.

۱. بر اساس نظریه وحدت وجود، ما یک وجود بی نهایت داریم که جایی برای وجود غیر باقی نگذاشته و همه موجودات دیگر، حصه ها و مراتبی از ذات او و تعینات اویند و هیچ وجود مستقل و مباین با ذات حق ندارند و این موجود بی

در صورت التفات به این تعارضها، به تایید آن مبانی نخواهد پرداخت، مگر آن که دچار شبهه و شبهاتی باشد که او را به وادی تفوه به این مبانی کشانده باشد). بر این اساس باید بگوییم آنچه موجب حرکت انقلابی و دین مدارانه امام بوده است، حیث قرانی و روایی ایشان که کاملاً غالب بر حیث فلسفی شان است، بوده است. در حقیقت این فقه امام که به طور یکپارچه منبعث از آیات و روایات نورانی اهل بیت علیهم السلام است و شامل ابوابی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و قواعدی چون نفی سبیل و حرمت تشبه به کفر و ... است، انگیزه بخش و محرک امام و به تبع ایشان مردم مسلمان ایران بوده است و نه مباحثی چون اصالت وجود و حرکت جوهری و قاعده بسیط الحقیقه کل الاشياء و الشئ ما لم یجب لم یوجد و...؛ و نیز آن بعد عرفانی امام که در حرکت انقلابی ایشان تاثیر داشته

است، به عنوان نمونه زیارت جامعه خوانی هر شبه ایشان طی پانزده سال اقامت در نجف اشرف در بارگاه ملکوتی امیر مؤمنان بوده است و نه مثلاً مباحث عرفانی ای چون یکی بودن با ذات حق و وحدت وجود و...

مردم شیعه و اهل بیتی ایران تحت تاثیر آموزه های انقلابی قران و نهج البلاغه و نهضت عظیم عاشورا به خیابانها ریختند و از شهادت استقبال کردند و در جنگ هشت ساله از دین و کشور جانانه دفاع کردند، نه تحت تاثیر مبانی صوفیانه و پلورالیستی و انقیاد پذیر در مقابل ظلم و باطل ملاصدرا و ابن سینا و مولوی و ابن عربی. ابن عربی این حدیث جعلی را نقل می کند که: «ذکر خدا بهتر از این است که به جهاد با دشمنانان بروید و همدیگر را بکشید»^{۱۳}

برخی نیز با استناد به نظریه حرکت جوهری در صدد ربط بین حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی بر آمده اند اما معلوم نیست چه ربطی بین دگرگونی تدریجی و پیوسته ذات و جوهر اشياء که مفاد این نظریه با فرض درست بودن آن است، با انقلابی گری و مبارزه با ظلم و استکبار و لامذهبی است؟ آیا اگر کسی قائل به این نظریه نبود، مثل همه فلاسفه قبل از ملاصدرا و متکلمان قبل و بعد از وی و همه فقهایی که اساساً در این مقوله وارد نشده اند، نمی تواند منطقاً انقلابی باشد و مثلاً چون قائل به سکون در ذات و جوهر اشياء است، پس لاجرم در عرصه سیاست و اجتماع هم اهل سکون خواهد بود؟!

امام خمینی و نیز عموم علما و بزرگانی که به فلسفه و عرفان مصطلح و از جمله حکمت متعالیه تعلق خاطر دارند، واجد دو حیثیت و جنبه هستند، یکی حیث و جنبه فیلسوفی و عرفانی (عرفان مصطلح) و دیگری حیث قرانی و ولایی و عرفان اهل بیتی علیهم السلام. به نظر نگارنده در مقام عمل و در موارد بسیاری در مقام نظر، این بزرگان بر اساس حیث قرانی و ولایی شان مشی می کنند و نه بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی.

نهایت، خداوند است که در حقیقت چیزی جز مجموعه این موجودات نیست.

به عبارت دیگر، خدای حکمت متعالیه، مجموع و عین همه اشیاء اعم از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و شیطان و حتی اعیان نجسه چون کلب و خنزیر و ... است، اگر چه هر یک از آنها به تنهایی نیست. و این مفاد همان قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» صدراپی است. بر این اساس همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حصه ای از ذات خداوند است، شیطان نیز حصه و مرتبه ای از همان ذات است. ملاصدرا می گوید:

«بدان که همه چیز در عالم اصلش از حقیقت الهی، و سرش از اسم الهی است، و این را جز کاملان نمی شناسند... خدا مجمع موجودات، و محل بازگشت همه چیز است، و همه اشیاء مظاهر اسما و محل های

تجلی صفات اویند... حبیب من این چیزها را خوب بفهم که به مطالبی رسیدیم که اذهان این ها را نمی فهمد، و دسته احمق ها و دیوانه ها از شنیدن این اسرار به جنب و جوش می آیند! و بفهم سخنی را که گفته است: همانا نور شیطان از نار عزت خداست، و اگر نور شیطان ظاهر می شد همه خلایق او را می پرستیدند»^{۱۴}

این نظریه کاملاً نقطه مقابل توحید قران و اهل بیت علیهم السلام است که وجود خالق را از وجود مخلوقات در کنه و ذات، جدا و مباین دانسته و در حقیقت هیچ مماثلت و مشابهتی بین این دو سنخ موجود نمی بیند. بر اساس توحید وحیانی، همه موجودات مخلوق و آفریده خداوند بدون سابقه وجود (لا من شیء) هستند و البته موجودیت آنها به اراده و مشیت و قدرت خداوند وابسته است نه آن که آنان تکه و حصه و مرتبه ای از ذات خداوند و هم سنخ و مجانس با او باشند و مجموعه آنان وجود خداوند را رقم بزنند!

نظریه وحدت وجود و یکی دانستن خالق و مخلوق در کنه و ذات، و تفاوت آنها را در حد اطلاق و تقیید و ظل و ذی ظل دیدن، هادم اصول و فروع دین است و با چنین تبیینی از خدا و خلق، همه چارچوبها و حد و مرزهای دینی فرو می ریزد و معانی خود را از دست می دهد و دقیقاً از همین رو بوده است که همه فقهای مکتب و مذهب (حتی عموم فقهای اهل سنت) چنین نظریه ای را کفر دانسته و گفته اند اگر قائل این نظریه به لوازم باطل و فاسد این نظریه تن در دهد، - که البته خوشبختانه در میان علمای شیعه اهل فلسفه و عرفان هیچ کس به آن تن نمی دهد - کافر خواهد بود.^{۱۵}

لوازم باطل نظریه وحدت وجود

برخی از لوازم باطل نظریه وحدت وجود عبارت است از:

الف: انکار آفرینش

حکمت متعالیه بر خلاف نصوص صریح قرآنی و روایی که مبتنی بر برهان قطعی عقلی نیز هست، منکر آفرینش جهان و هستی است و اساساً علیت در این فلسفه به معنای خلقت و آفرینش (خلق لا من شیء) - که بدیهی عقل ماست - نبوده بلکه به معنای تطور و تبدل علت به صورت معلول های مختلف است.^{۱۶} در نظر ایشان خداوند چیزی را نمی آفریند بلکه ذاتش متبدل به جماد و حیوان و انسان و نبی و شیطان و ... می شود!

ب: نفی حدود عالم

حکمت متعالیه بر خلاف ضرورت همه ادیان، قائل به قدم عالم در جنب ذات حضرت جق است و اساساً با انکار موضوع خلق و آفرینش و تبدل معنای علیت به تطور، نمی تواند هستی

آنچه موجب حرکت انقلابی و دین مدارانه امام بوده است، حیث قرآنی و روایی ایشان که کاملاً غالب بر حیث فلسفی شان است، بوده است. در حقیقت این فقه امام که به طور یکپارچه منبعث از آیات و روایات نورانی اهل بیت علیهم السلام است و شامل ابوابی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و قواعدی چون نفی سبیل و حرمت تشبه به کفر و ... است، انگیزه بخش و محرک امام و به تبع ایشان مردم مسلمان ایران بوده است و نه مباحثی چون اصالت وجود و حرکت جوهری و قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء و الشیء ما لم یجب لم یوجد و...؛ و نیز آن بعد عرفانی امام که در حرکت انقلابی ایشان تاثیر داشته است، به عنوان نمونه زیارت جامعه خوانی هر شبه ایشان طی پانزده سال اقامت در نجف اشرف در بارگاه ملکوتی امیر مؤمنان بوده است و نه مثلاً مباحث عرفانی ای چون یکی بودن با ذات حق و وحدت وجود و...



یعنی: مردم هر یک در باب خداوند عقیده ای دارند (و هر قومی چیزی را خدا می داند و می پرستند) و من به درستی همه آنها باور دارم!

ابن عربی هر گونه بحث و پافشاری در مورد حقانیت و یا بطلان یک عقیده و مرام را نفی می کند و می گوید: «مبادا که به عقیده مخصوصی مقید باشی و عقاید دیگر را منکر شوی که در آن صورت بسیار چیزها از دست خواهی داد. بلکه از علم به آنچه در واقع هست محروم خواهی شد. پس خود را در حکم هیولی [ماده اولیه و خام] قرار بده که صورت کلیه معتقدات را پذیرا گردد زیرا خدای تعالی وسیع تر و بزرگ تر است از آن که اعتقاد معینی او را در حصار خود گیرد و اوست که می گوید: «فاینما تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^{۱۹}

ابن عربی حتی نمی تواند بر فرعون نیز خط بطلان بکشد و معتقد است که او طاهر و مطهر از دنیا رفته است.^{۲۰} این شمه ای از مهمترین مبانی حکمت متعالیه بود که مدافعان پیوند حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی باید ربط آنها را با مقولاتی چون شریعت محوری، طاغوت ستیزی، مبارزه با ظلم و استکبار جهانی و توضیح دهند و بگویند که آیا از این مبانی، مبارزه و نفی باطل در همه اشکال آن بیرون می آید و یا انقیاد و کرنش در برابر هر باطل و طاغوتی؟

بد نیست در پایان به یکی از اندیشه های سیاسی ابن سینا و اندیشه ای اجتماعی از ملاصدرا اشاره کنیم تا نسبت واقعی بین فلسفه چه از نوع مشائی و چه اشراقی و چه حکمت متعالیه ای آن با انقلاب اسلامی روشن تر شود.

درک سیاسی ابن سینا در این حد است که او خلیفه دوم را از امیر المؤمنین علیه السلام عاقلتر و خردمندتر دانسته و امیر المؤمنین را تنها عالمتر از عمر می داند و بر همین اساس رای بر حقانیت و افضلیت عمر برای خلافت نسبت به علی علیه السلام داده و حکم مشاورت را برای آن امام مظلوم صادر می کند!^{۲۱}

جناب ملاصدرا در دیدگاه اجتماعی اش بر خلاف صریح آیات قران و روایات اهل بیت علیهم السلام زنان را در زمره حیوانات می داند. او این

را حادث و مسبوق به عدم بدانند.

ج: جبر گرایی

فلسفه و عرفان مصطلح از آنجا که برای انسان وجود مستقلی از وجود حضرت حق قائل نیست، نمی تواند قائل به مختار بودن انسان در افعال و حرکاتش باشد و باید منادی جبر باشد. شبستری در گلشن راز می گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود که او مانند گبر است کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی را کو بود بالذات باطل

قول به جبر به تصریح از سوی حکمت متعالیه و منادیان معاصر آن نیز ابراز شده است.

د: پلورالیسم

حکمت متعالیه بر اساس مبانی خود به

خصوص وحدت وجود نمی تواند قائل به حق و باطل مطلق و بلکه اساساً قائل به حق و باطل و مرز بندی بین آنها باشد. در این فلسفه، بت پرستی و گوساله پرستی عین خداپرستی است، چون بت و گوساله و هر اله با جان و بی جان دیگر حصه ای از ذات خداوند شبستری می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

یقین کردی که دین در بت پرستی است!

و جناب ابن عربی، معتقد است که حضرت هارون نبی علیه السلام در مخالفتش با گوساله پرستی قوم موسی به خطا رفته است، چرا که قلبش اتساع لازم را برای فهم این دقیقه! و لطیفه! عرفانی که گوساله هم حصه ای از ذات خداست، نداشته است.^{۱۷}

ابن عربی منادی غلیظ ترین نوع پلورالیسم عقیدتی است که هیچ مکتب و مرام باطلی را انکار نمی کند و قائل به حقانیت همه مرامها و مسلک هاست. او می گوید:

عقد الخلائق فی الاله عقائدا

و انا اعتقدت جمیع ما عقدوه^{۱۸}

ابن عربی هر گونه بحث و پافشاری در مورد حقانیت و یا بطلان یک عقیده و مرام را نفی می کند و می گوید: «مبادا که به عقیده مخصوصی مقید باشی و عقاید دیگر را منکر شوی که در آن صورت بسیار چیزها از دست خواهی داد. بلکه از علم به آنچه در واقع هست محروم خواهی شد. پس خود را در حکم هیولی [ماده اولیه و خام] قرار بده که صورت کلیه معتقدات را پذیرا گردد زیرا خدای تعالی وسیع تر و بزرگ تر است از آن که اعتقاد معینی او را در حصار خود گیرد و اوست که می گوید: «فاینما تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»

حکمت متعالیه بر اساس مبانی خود به خصوص وحدت وجود نمی تواند قائل به حق و باطل مطلق و بلکه اساساً قائل به حق و باطل و مرز بندی بین آنها باشد. در این فلسفه، بت پرستی و گوساله پرستی عین خداپرستی است، چون بت و گوساله و هر اله با جان و بی جان دیگر حصه ای از ذات خداوند!

حرف را در جنب آیه ای از قرآن مطرح می کند که بر خلاف نظرگاه او بر همجنسی مرد و زن و به عبارت دیگر انسانیت زن تصریح دارد.^{۳۳}

بله این است شمه ای از تحفه فلسفی و سیاسی و اجتماعی فلسفه و عرفان مصطلح و از جمله حکمت متعالیه ملاصدرا برای انقلابی گری و نظام سازی و اداره جامعه! این تذهیبون؟ خداوند همه ما را از خواب غفلت و جزمیات و مشهورات بی بنیاد بیدار کرده و به سرچشمه زلال و نورانی معارف قرآن و عترت رهنمون سازد. انشاء الله

پی نوشت ها:

۱. مثلاً برای اثبات نظریه حرکت جوهری به آیه وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ (نمل/۸۸) استناد می کند که حتی امام خمینی این استناد را بی ربط می داند و می گوید: «قرآن اول کتابی است که حرکت زمین را بیان کرده با صراحت جبال را فرموده مثل ابرها حرکت می کنند، خیال نکنید که اینها جامدند... بعضی از آقایان این را تعبیر کرده اند به حرکت جوهری و حال آنکه حرکت جوهری حرکتش مثل حرکت سحاب نیست؛ هیچ ربطی به او ندارد. (مقاله تحلیل انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب حکمت متعالیه، نجف لک زایی، http://www.lakzaee.ir/persian/index.php?option=com_content&task=view&id=۶۳۴&Itemid=۴۹)
۲. فی المثل به روایت «ان الله خلق ادم علی صورته» در جهت نظریه انسان خدایی (اومانیزم فلسفی و عرفانی) استناد می کند (ملاصدرا، رساله سه اصل، ص ۸۶) در حالی که این روایت در نظر اهل بیت علیهم السلام هر گز چنین مفهومی نداشته و چنین برداشتی از روایت را صریحاً نفی فرموده اند. (ر. ک بحار الانوار ج ۴ ص ۱۱)
۳. شیخ حیدر وکیل، الاسفار عن احادیث الاسفار
۴. مقاله تحلیل انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب حکمت متعالیه، نجف لک زایی
۵. همان ماخذ
۶. ر. ک به گفتگوی دکتر عماد افروغ با فصلنامه سمات، شماره ۶ (پاییز و زمستان ۹۰)
۷. مقاله تحلیل انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب حکمت متعالیه، نجف لک زایی
۸. بر اساس نظریه حرکت جوهری تمام اجسام در خارج به تدریج عوض می شوند به گونه ای که دو لحظه یکسان نیستند. هر جسمی هر لحظه موجودی است غیر از لحظه قبل و غیر از لحظه بعد. تمام اشیاء دمام و پیوسته در حال عوض شدن و دگرگونی هستند. (علی ارشد ریاحی، نقدی بر نظریه حرکت جوهری ملاصدرا...، فصلنامه مقالات و بررسیها، دفتر ۷۸، ص ۱۵)
۹. برای نقد نظریه فوق مراجعه کنید به ماخذ سابق.
۱۰. ر. ک به مهدی نصیری، فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۴۰۰
۱۱. مشهور است که تفسیر عرفانی حضرت امام با درخواست مرحوم تهرانی از ایشان متوقف شد.
۱۲. امام خمینی در موارد متعددی با عقاید ملاصدرا به دلیل تعارض آن با آیات و روایات مخالفت کرده است. (ر. ک به مهدی نصیری، فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۲۸۱)
۱۳. شرح قیصری بر فصوص، ص ۹۷۹
۱۴. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ۱۷۲- ۱۷۳
۱۵. شهید سید محمد باقر صدر در این باره می گوید: «بدون شک اعتقاد به مرتبه ای از دوگانگی که موجب تعقل اندیشه خالق و مخلوق باشد مقوم و ریشه و اساس اسلام است زیرا بدون آن عقیده توحید اصلاً معنایی ندارد. بنابر این اعتقاد به وحدت وجود اگر به گونه ای باشد که آن دوگانگی را از اندیشه معتقد به وحدت وجود بزاید کفر است... گاهی ادعا می شود که فرق بین خالق و مخلوق فقط امری اعتباری و غیر واقعی است زیرا اگر حقیقت به طور مطلق و بدون صورت در نظر گرفته شود خداست، و اگر به طور مقید و دارای صورتهای مختلف در نظر گرفته شود غیر خداست و... این اعتقاد کفر است.» (شهید صدر، شرح بر عروة الوثقی)
۱۶. ملاصدرا، مشاعر، ص ۵۴۰
۱۷. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۹۲
۱۸. شرح فصوص جندی، ص ۴۶۱
۱۹. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۱۳
۲۰. شرح فصوص بالی زاده، ص ۲۹۱
۲۱. ابن سینا، شفاء، ص ۴۵۲
۲۲. ملاصدرا، اسفار، چاپ دار احیاء التراث العربی، جلد ۷، ص ۱۳۶

درک سیاسی ابن سینا در این حد است که او خلیفه دوم را از امیر المؤمنین علیه السلام عاقلتر و خردمندتر دانسته و امیر المؤمنین را تنها عالمتر از عمر می داند و بر همین اساس رای بر حقانیت و افضلیت عمر برای خلافت نسبت به علی علیه السلام داده و حکم مشاورت را برای آن امام مظلوم صادر می کند!

جناب ملاصدرا در دیدگاه اجتماعی اش بر خلاف صریح آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام زنان را در زمره حیوانات می داند. او این حرف را در جنب آیه ای از قرآن مطرح می کند که بر خلاف نظرگاه او بر همجنسی مرد و زن و به عبارت دیگر انسانیت زن تصریح دارد.